

بسم الله الرحمن الرحيم

خلاصه اشکال مرحوم شهید صدر بر تفسیر مشهور

ملاحظه فرمودید مشهور حسن و قبح را به معنای صحت المدح و صحت الذم قرار داده‌اند؛ و عرض کردیم مرحوم شهید صدر رضوان الله علیه بر این تفسیر اشکال که تا فاعل علم به حسن عمل خودش نداشته باشد، استحقاق مدح ندارد؛ و تا علم به قبح عمل خودش نداشته باشد، استحقاق ذم ندارد. در نتیجه، علم به حسن، در موضوع حسن و علم به قبح، در موضوع قبح قرار گرفته است؛ و ما قبلاً اثبات کردیم که در هیچ حکمی امکان ندارد علم به آن حکم، در موضوع همان حکم اخذ شود؛ چه آن که مستلزم دور و محال است. بنابراین، این تفسیر، تفسیر باطلی است.

پاسخ از اشکال مرحوم شهید صدر

به نظر می‌رسد که این اشکال، قابل جواب باشد. آن جواب این است که اگر ما حسن را بخواهیم به معنای خود مدح تفسیر کنیم و بگوئیم حسن یعنی مدح، و قبح یعنی ذم، در این صورت، اشکال ایشان وارد است؛ اما اگر بگوئیم مشهور می‌گویند: حسن صفت فعل است؛ آنچه که علامت و طریق است برای رسیدن به این صفت، صحت المدح است؛ یعنی اگر بپرسند از کجا می‌فهمیم فعلی حسن است؟ می‌گوییم چون عقلاً فاعل این فعل را مدح می‌کنند؛ و یا اگر عقلاً فاعل فعلی را مذمت کردند، می‌فهمیم که آن فعل قبیح است. نتیجه این می‌شود که حسن و قبح، صفت فعل است و هنگامی ظاهر می‌شود که عقلاً فاعل فعلی را مدح و یا ذم کنند؛ و در این صورت اشکال دور نیز پیش نمی‌آید. می‌گوئیم قبول داریم اگر فاعل علم به حسن نداشته باشد، عقلاً او را مدح و ذم نمی‌کنند، و بلکه هنگامی شخص را مدح یا ذم می‌کنند که فاعل علم به حسن فعلش داشته باشد؛ در این صورت، علم به حسن در موضوع حسن قرار نمی‌گیرد؛ بلکه علم به حسن، در موضوع مدح قرار می‌گیرد؛ یعنی مدح عقلاً در جایی است که فاعل علم به حسن بودن فعلش دارد.

به بیان دیگر، اگر بگوییم حسن مربوط به فعل است، علم به حسن، در موضوع خود حسن قرار گرفته است که دور می‌شود؛ بیان دورش نیز روشن است؛ به این صورت که هر حکمی توقف بر موضوع دارد، از باب اینکه نسبت بین موضوع و حکم، نسبت علت و معلول است؛ باید اول موضوع باشد و بعد حکم؛ در اینجا در موضوع، علم به حسن قرار گرفته است؛ علم توقف بر معلوم دارد. باید اول معلوم باشد تا علم به آن تعلق پیدا کند؛ پس، اول باید حسنی باشد تا علم به آن تعلق پیدا کند. نتیجه این می‌شود که قبل از حسن، علم به حسن باید باشد؛ و هذا دور. اما ما به مرحوم شهید صدر عرض می‌کنیم: اگر مقصود مشهور این باشد که علم به حسن، در موضوع مدح عقلاً قرار می‌گیرد، - یعنی عقلاً می‌گویند در مواردی فاعل را مدح می‌کنیم که علم به

حسن فعلش داشته باشد - دیگر مستلزم دور نیست. به بیان دیگر، ما وقتی حسن را وصف برای فعل قرار دهیم، اگر علم به حسن را موضوع خود حسن قرار دادیم، دور لازم می‌آید؛ اما اگر علم به حسن را موضوع برای مدح - که مدح فعل عقلاست و کاری به فعل فاعل ندارد - قرار دادیم، دوری پیش نمی‌آید. بنابراین، تفسیری را که مشهور برای حسن و قبح ذکر کردند، مرادشان این نیست که حسن یعنی مدح و قبح یعنی ذم؛ بلکه مرادشان این است که اگر کسی فعل حسن را انجام داد، عقلا او را مدح می‌کنند؛ و در این صورت، دیگر مستلزم دور نیست. نتیجه آن که اشکال مرحوم شهید صدر در اینجا وارد نیست.

تفسیر مرحوم اصفهانی از حسن و قبح

تفسیر پنجم را مرحوم محقق اصفهانی **اعلی الله مقامه الشریف** دارد؛ که ایشان علاوه بر اختیار این تفسیر، آن را به فلاسفه نیز اسناد داده است. ایشان می‌فرماید: حسن و قبح به معنای توافق عقلا بر يك امری است؛ اگر آرای عقلا تطابق و توافق بر خوبی يك امری داشته باشد، آن امر می‌شود حسن؛ و اگر عقلا تطابق و توافق بر بدی يك چیزی داشته باشند، آن شیء می‌شود قبیح. طبق بیان ایشان، **العدل حسن و الظلم قبیح** به عنوان يك حکم عقلی نیست؛ بلکه به عنوان يك توافق و اتفاق نظر عقلانی است. لازمه این نظریه آن است که خود فعل با قطع نظر از تطابق عقلا، هیچ واقعیتی به نام حسن و قبح ندارد؛ نمی‌توان گفت فعلی با قطع نظر از رأی عقلا و توافق عقلا، ملاك حسن دارد یا ملاك قبح؟.

طبق این نظریه، برای حسن و قبح، ما به ازایی در عالم واقع نداریم؛ حسن و قبح یعنی همین تطابق و توافق آرای عقلا. به عبارت دیگر، مشهور می‌گویند **قضية العدل حسن قضية عقلية ضرورية**؛ قضایای ضروریه نیز در منطق بیان شده است که عبارتند از: اولیات، فطریات، تجربیات مشاهدات، متواترات و حسیات؛ اما مرحوم محقق اصفهانی - که نظریه ایشان را در بحث تجری هم ذکر کردیم - می‌فرماید: هیچ‌کدام از ملاکاتی که در قضایای ضروریه وجود دارد، در اینجا نیست؛ نه ملاك اولیات هست که در اولیات می‌گوییم به مجرد تصور موضوع و محمول و نسبت، ما جزم و یقین به رابطه پیدا می‌کنیم. نه ملاك فطریات در اینجا وجود دارد که قضایایی هستند که قیاسات‌ها معها. کلامی هم مرحوم شیخ الرئیس در **اشارات** دارد مبني بر این که اگر انسانی منفرداً خلق شود و این انسان جدای از جامعه باشد، زمانی که به دنیا می‌آید، او را تنها در مکانی قرار دهند و خوبی و بدی را به او تعلیم ندهند، چنین شخصی **لم يدرك بعقله ولا بوهمه ولا بحسّ العدل حسن و الظلم قبیح**؛ نمی‌تواند این قضایا را بفهمد؛ لذا، این گروه - ابن سینا، خواجه طوسی، مرحوم محقق اصفهانی و... - می‌گویند این قضایات جزء قضایای مشهوره هستند و جزء قضایای ضروریه منطق که برهانی است، نیستند؛ اینها قضایای هستند که **لا واقع لها وراء تطابق آراء العقلاء**؛ بنابراین، اگر بر فرض عقلا تطابق کنند بر این که **العدل قبیح**، ما نیز باید بگوییم **العدل قبیح**.

اشکالات تفسیر مرحوم اصفهانی

نسبت به تفسیر مرحوم اصفهانی، چند اشکال بر این تفسیر وارد می‌شود. **اشکال اول** این که: لازمه این تفسیر به طور کل انکار عقل عملی است؛ یعنی اگر کسی بگوید برای این قضایا هیچ واقعی جز شهرت نداریم، منظور این می‌شود که افعال دارای حقیقتی به نام حسن و قبح نیستند که عقل انسانی آنها را درک کند. نتیجه این حرف آن می‌شود که اصلاً چیزی به نام عقل عملی نداریم؛ باید بگوئیم که عقل ما تطابق آرای عقلا را درک می‌کند، و این می‌شود عقل نظری. بنابراین، تمام کسانی که این قضایا را به قضایای مشهوره بر می‌گردانند، مثل مرحوم اصفهانی، لازمه کلامشان این است که ما چیزی به نام عقل عملی نداشته باشیم؛ و به‌طور کل باب عقل عملی را ببندیم.

اشکال دوم: این تفسیر با تصریح خود افرادی که در میدان نزاع حضور دارند، منافات دارد؛ آنها می‌گویند حسن یعنی این که فعل خصوصیتی دارد که باعث استحقاق مدح فاعلش می‌شود؛ به عبارت دیگر، استحقاق مدح به خاطر خصوصیتی است که در خود فعل وجود دارد، و نه تطابق آرای عقلا.

اشکال سوم این است که برخی از ملاکاتی که در قضایای ضروریه داریم، در اینجا پیاده می‌شود. هرچند مرحوم اصفهانی در **حاشیه کفایه** فرموده‌اند: نه، ملاک اولیات - که به مجرد تصور طرفین جزم به نسبت پیدا کنیم - در مانحن فیه نیست؛ و این بیان، امری است که از ایشان بسیار جای تعجب دارد؛ لیکن اگر کسی حسن را تصور کند، عدالت را هم تصور کند، بلا فاصله می‌گوید **العدل حسن**؛ کاری هم اصلاً به عقلا نداریم؛ حتی اگر هیچ جامعه‌ای نباشد، در صورتی که فردی به شکوفائی عقلی برسد، این قضیه را تصدیق می‌کند؛ می‌فهمد و می‌گوید **الکذب قبیح، الصدق حسن**. بنابراین، ملاک قضایای ضروریه، قضایای اولیه ضروریه در اینجا وجود دارد. نتیجه آن که، مجموعاً بر کلام مرحوم اصفهانی سه اشکال وارد می‌شود؛ و این اشکالات باعث می‌شود که تفسیر ایشان مورد قبول واقع نشود.